

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۴: ۹۵ - ۷۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۷

نوع مقاله: پژوهشی

تمایز سیاست و امر سیاسی در اندیشه «کارل اشمیت» و «شاننال موف»^۱

* خیرالله اکبری

** علی اشرف نظری

چکیده

پرسش اساسی مقاله این است که «امر سیاسی از چشم‌انداز شاننال موف و کارل اشمیت از چه وجوه همسان و ناهمسانی برخوردار است؟» در پاسخ، فرضیه اصلی این است که موف در عین عاریه گرفتن مفهوم امر سیاسی از اشمیت، فاصله بیشتری از مدل اشمیتی آنتاگونیسم با محوریت حکمران گرفته و معتقد است که تنها با قبول جنبه آنتاگونیسم امر سیاسی می‌توان امکان تحقق سیاست دموکراتیک را فراهم نمود. دموکراسی آگونیستی موف، شکل وارونه آن چیزی است که کارل اشمیت از پنداره امر سیاسی ارائه کرده است.

واژه‌های کلیدی: سیاست، امر سیاسی، اشمیت، موف، آنتاگونیسم.

۱. مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان «بنیان‌های مفهومی - نظری تمایز سیاست و امر سیاسی: با تمرکز بر اندیشه‌های کارل اشمیت و شاننال موف» از دانشگاه تهران است.

kheirolah.akbari@ut.ac.ir

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

aashraf@ut.ac.ir

** نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران



مقدمه

هر برداشتی از امر سیاسی در بردارندهٔ تجویز گونه‌ای منحصربه‌فرد از ماهیت دولت است. تبیین این مطلب با مطالعهٔ بازگفت امر سیاسی دشمن‌پندارانه در پندار اشمیت و همچنین موف که تئوریسینی است که ساحت کارساز امر سیاسی را ساحت قدرت، ستیزه‌گری و دشمنی می‌انگارد، جستاری برجسته به شمار می‌رود. بنابراین اشمیت، امر سیاسی را بر پایهٔ ساحتِ دشمنیِ همیشگی واکاوی می‌نماید و از همین چشم‌انداز بیان می‌دارد که به دست دادن تعریف از امر سیاسی، ناگزیر نیازمند طرح یک طبقه‌بندی سیاسی مشخص است. از این جهت و از سوی دیگر به خاطر اینکه پژوهش‌های دوچندانی در راستای امر سیاسی از دید اشمیت و موف به نحو جداگانه صورت گرفته، ولی هم‌سنجی ویژه‌ای از این دو اندیشمند دربارهٔ تمایزشناسی سیاست و امر سیاسی تاکنون انجام نشده، اهمیت و ضرورت این پژوهش را دوچندان می‌نماید. خوانش الهیاتی اشمیت، سرچشمهٔ نگرش وی به سیاست و دولت بوده است. در این تعبیر، سیاست به معنای ناهمسانی و سوابی بین قانون و خشونت است که در آن، همه درون‌مایه قانون رها می‌شود. حالتی که از رهگذر آن، تنها اقتدار و تصمیم حکمران می‌تواند سامان بین دوست و دشمن را نشان نهد.

بنابراین وجود دشمن، لازمهٔ سیاست و نبود آن به مفهوم پایان سیاست و سیاست، تنها بازتاب تصمیم فرد حاکم در وضعیت استثنایی به شمار می‌رود. اشمیت، دشمن‌سازی فرضی را مهم‌ترین مفهوم ابزاری در کل مقولهٔ سیاست می‌داند، بنابراین سیاست نشان‌دهندهٔ هراساندن بوده که از رهگذر ستیزه‌گری انسان پدید می‌آید. دولت، پاسخگوی جداسازی بین دوست و دشمن است، زیرا درون‌پندارهٔ دشمن، همیشه گمانهٔ جنگ وجود دارد. از این منظر، لیبرالیسم به خاطر نادیده گرفتن دوست-دشمن و بی‌توجهی به ماهیت اخلاقی امر سیاسی قابل نقد است. دولت و سیاست، پیوندی جدایی‌ناپذیر دارند و دولت به‌مثابهٔ قدر قدرتی است که ماهیتی خودفرمان دارد.

اشمیت، آنتاگونیسم را عنصر اصلی امر سیاسی و جنگ را به عنوان امکانی همواره حاضر، پیش‌فرض راهبری می‌داند که به شکل اساسی‌ای، رفتار صرفاً سیاسی را پدید می‌آورد و از همین جا به خرده‌گیری از لیبرالیسم زمانهٔ خود روی می‌آورد. پدید آوردن شماری از کسان در چارچوب یک گروه یا ملت دارندهٔ حاکمیت سیاسی در رویارویی با

گروه‌های ديگر و گمان پيدايش جنگ، درون‌مايه اساسی مفهوم امر سياسی است. امر سياسی در راستای تئوريزه کردن خشونت سياسی است و با مفهوم دولت هم‌راستا يا به نحوی در پيوند با آن قرار دارد. اشمیت، امر سياسی را به عنوان یک مترادف سياست به کار برده و با بهره‌مندی از پنداره‌هایی همانند امر سياسی، حاکمیت، شرایط اضطراری و دوست/دشمن، خشونت را پدیده‌ای طبیعی در سياست برمی‌شمارد. امر سياسی، کنش ستيزه‌جویانه بين دوست و دشمن در گسترهٔ عمومی قلمداد می‌شود و از اين‌رو اجتماع سياسی، نوعی دولت بااقتدار به شمار می‌رود که آن را مهار می‌نماید. نگرش بدبينانه اشمیت از انسان به عنوان موجودی شرور، دست‌مايه ضدیت او با ليبراليسم است که بر نگرشش درباره امر سياسی کارآیی دارد. نخستین کاربرد امر سياسی، به دولت اختصاص دارد که آن را سرشتِ اين جهانی قدرت خداوندی روی زمین پنداشته است. خواست فرمانروا و امر سياسی، شالوده و ساير کارها، روبنا به شمار می‌روند. نهاد دولت، سزاوار به‌گزینی در زمينهٔ سرشت دشمنی و فرمان جنگ است.

اشمیت، بنياد حیات اجتماعی را دين دانسته، امر سياسی را در پيوند با سياست معنا می‌کند. درون‌مايهٔ برجستهٔ ناپیدا در تشریح اشمیت از پیوستگی سياست با جنگ، ویژگی بارز جنگ در جایگاه یک امر سياسی است. تصميم حکمران يا فرمان جنگ، کشتن يا کشته شدن دشمن سياسی را شایسته و بایسته می‌داند. امر سياسی، شديدترین و گسترده‌ترین اصل را مخالفت يا همان گروه‌بندی دوست-دشمن می‌داند. وضعیت استثنایی، فصل مشترک امر قانونی و امر سياسی و جهت تبیین بیشتر بازشناسی دوست و دشمن، به بازشکافی بیشتر ویژگی‌های دشمن پرداخته است. در صورتی دشمن، دست‌کم به شکل نهفته پدیدار می‌شود که گروهی مبارزه‌جو با ملت ديگر، مواجه گردند. تمام تلاش اشمیت، مشخص ساختن قلمرو دوست-دشمن است و در اين راستا، فرمانروا را برازنندهٔ اين کار می‌داند. از اين‌رو امر سياسی اندريافتِ کارکرد دولت‌ها در رویارویی با دشمنان نگرسته می‌شود.

به باور موف، کوشش ليبراليسم سياسی برای يافتن بنيانی اجتماعی در چارچوب بی‌سویگی بر پایهٔ خردمندی و آشتی‌پذیری، به نفی امر سياسی منجر شده و آنچه خاص امر سياسی است، همواره از چنگ تفکر ليبرال می‌گریزد و اين یک نقصان جدی است. موف سياست را میدان ستيز و نبرد میان انسان‌های ستيزه‌جویی انگاشته که در دنیای شایمند و

آبگون، زیست می‌نمایند و بر پایهٔ آزمون زندگی و بازی‌های زبانی دنیا انجام می‌دهند. موف با باور به کثرت‌انگاری تلاش نموده تا گروه‌های ویژهٔ فراوانی را به میدان سیاست راه دهد. سیاست به مفهوم هم‌زیستی میانهٔ ارزش‌های ستیزنده از راه فرادستی یک گفتمان بوده، هدف آن صرفاً کنترل ستیزه‌گری امر سیاسی در روابط اجتماعی است. او سیاست را یکسری از کردارها و نهادها می‌پندارد که از رهگذر آن، نظم پدید می‌آید. موف در برابر مدل غالب تجمیعی و مشورتی، انگاره‌ای آگونیستی از دموکراسی به نام دموکراسی آگونیستی ارائه داده و از سوی دیگر، آگونیسم را از «آنتاگونیسم صرف» جدا می‌کند.

موف، امر سیاسی را رفتار ستیزه‌گر میان سوژه‌های ناسازگار در بستر اجتماعی می‌پندارد. بنابراین جامعهٔ سیاسی ستیزه‌گری بر پایهٔ منطق فرادستی پدیدار می‌شود که در آن نافرمانی، جایگزین دشمنی می‌گردد. در آنتاگونیسم، وجود تضاد، سرشت دموکراسی تکثرگراست و از این‌رو ضرورت دارد که تضاد را پاس داشته، حذف نمود. گرایش به حل تضاد ما-آنها، منجر به حذف امر سیاسی می‌شود. امر سیاسی در هر رابطه‌ای وجود دارد و تکثر ارزشی را واپایش، مدیریت و مهار نموده و ویران نمی‌کند. امر سیاسی بیش از عقلانیت بر احساسات، عواطف، علایق سوژه‌ها و بر گفتمان‌های مسلط قرار دارد. در آگونیسم، تعارض آنتاگونیستی می‌تواند به ایفای نقش بپردازد. در این حالت، رابطهٔ رقابت‌آمیز وجود دارد. هدف موف در امر سیاسی، طرح یک مدل آگونیستی دموکراسی و جامعهٔ پساسیاسی بوده است. وی سرشت هستی‌شناختی امر سیاسی را در ناگزیر بودن و پایداری رویکردهای «آنتاگونیستی»، واقعیتی گریزناپذیر دانسته، با انگیزهٔ دگرگونی دشمن، به ناهمسو، خواستار دگرسانی آنتاگونیسم به آگونیسم در چارچوب نمونه هماوردجویانه است.

موف بین امر سیاسی و سیاست تمایز قائل است و از این منظر، هدف سیاست صرفاً کنترل ستیزه‌گری امر سیاسی در روابط اجتماعی است و فردگرایی لیبرالیستی هم به نفعی امر سیاسی می‌انجامد. او مفهوم آنتاگونیسم را پیش‌نیاز دموکراسی می‌داند و با زدودن پیوند ما-آنها، موافق نیست، زیرا به نادیده‌انگاری مؤلفهٔ آنتاگونیسم از امر سیاسی منجر می‌شود. از نظر او، امر سیاسی، شکلی از آنتاگونیسم اشمیت، ولی نوع رام‌شده آن یعنی آگونیسم است. کارل اشمیت از اندیشمندانی است که بر شانتال موف و به‌ویژه دربارهٔ مفهوم سیاست و امر سیاسی، تأثیر گذاشته است.

ایده محوری مقاله این است که موف متأثر از اشمیت، امر سیاسی را به مثابه تخصص انگاشته که نمی‌توان آن را از سیاست، حذف نمود. موف با طرح انگاره آگونیسیم در برابر آنتاگونیسیم، به تعریف دیگرسان از امر سیاسی، در سنجش با اشمیت می‌رسد و کوشش می‌ورزد تا فاصله بیشتری از انگاره اشمیتی آنتاگونیسیم بگیرد. موف با مفهوم «کثرت‌گرایی آگونیستی»، نظریه سیاسی را به حوزه «سیاست واقعی» می‌آورد. از این‌رو نویسنده تلاش نموده تا به هم‌سنجی پایه‌های نظری- مفهومی سیاست و امر سیاسی از چشم‌انداز شانتال موف و کارل اشمیت بپردازد.

پیشینه پژوهش

در راستای پیشینه پژوهش و درباره سیاست و امر سیاسی از چشم‌انداز کارل اشمیت و شانتال موف، آثاری نوشته شده و از این‌رو هر یک، زاویه‌ای از پژوهش پیش‌رو را در برمی‌گیرد. ولی از آنجا که این پژوهش، کار هم‌سنجی دو اندیشه و آن هم دو اندیشمند مشهور پیش‌گفته را می‌سنجد و وجوه همسان و ناهمسان این دو را ارزیابی و خوانش انتقادی می‌نماید، کنکاشی نو به شمار می‌رود و همین ویژگی، پژوهش پیش‌رو را از پژوهش‌های پیشین برجسته می‌سازد. بر این اساس مهم‌ترین پیشینه‌های پژوهش، به شرح زیر است:

موف (۱۴۰۳) در کتابی با عنوان «محور انقلاب دموکراتیک سبز؛ پوپولیسم چپ و قدرت عواطف»، به نقدی بر عقل‌گرایی چپ و ایده مدرنیستی پیشرفت پرداخته و بر اهمیت عواطف-احساسات و تجربه‌های ذهنی- در ایجاد یک استراتژی موفق برای تغییر سیاسی تأکید دارد.

موف (۱۳۹۳) در کتابی دیگر با عنوان «بازگشت امر سیاسی»، اغلب آن دسته از نظریه‌پردازان فلسفه سیاسی را به باد انتقاد می‌گیرد که هدفشان تبیین سیاست دموکراتیک در بطن لیبرالیسم و گفتار لیبرال مسلط است. به زعم او، این اندیشمندان و فرزندان سیاسی هرگز ندانسته‌اند که محور بنیادی ستیز، نفس امر سیاسی به شمار می‌رود.

اشمیت (۱۳۹۰) در کتاب «الهیات سیاسی: چهار گفتار در مفهوم حاکمیت»، به این

مهم اشاره کرده که سیاست، به‌گزینی فرمانروا در جایگاه خودویژه و جداسازی خودمانی و غیر خودمانی و سرانجام دوست و دشمن به شمار می‌رود. سیاست، «دوستی» و «دشمنی» را واری می‌نماید. گروه‌بندی واقعی دوست-دشمن بنا به ماهیت خود، چنان قوی و قاطع است که جای معیارها و انگیزه‌های دینی، اقتصادی و فرهنگی را می‌گیرد.

رسکام (۲۰۱۵) در مقاله‌ای با عنوان «در طرف دیگر آگونیسیم: دشمن، بیرون و نقش آنتاگونیسیم» به این موضوع پرداخته که ریشه‌های نظریه موف، از مفهوم برجسته دوست/دشمن اشمیت است. الگوی اشمیت، دلیل واقعی فراخوانی موف به آگونیسیم پلورالیستی است. موف با این مفهوم، تئوری سیاسی را به حوزه «سیاست واقعی» می‌آورد.

عابدی اردکانی و الله‌دادی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «کارل اشمیت و تئوریزه کردن خشونت» به این مهم پرداخته‌اند که چطور اشمیت، از سبک اندیشمندانی مانند هابز و ماکیاولی و با کاربرد اصطلاحاتی مثل «امر سیاسی»، «حاکمیت و وضعیت اضطراری» و «دوست/دشمن»، خشونت را سرشت سیاست دانسته، در نتیجه راه را برای توجیه فاشیسم فراهم می‌نماید.

نظری (۱۳۹۴) در مقاله‌ای به نام «بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه کارل اشمیت» بیان داشته که به پنداشت اشمیت، لیبرالیسم بر پایه اندیشه دوگانگی دولت و جامعه و دولت کمینه قرار دارد و دولت و سیاست، جدانشدنی‌اند و محور بنیادی سیاست هستند. سرشت قدرت دولت از ویژگی خودفرمان برخوردار است و در بردارنده همه به‌گزینی‌های سیاسی است.

امیدعلی و همکاران (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با محور «برداشت «رالز از امر سیاسی» به این مطلب پرداخته‌اند که یکی از انتقادهای جدی به رالز از زاویه مفهوم امر سیاسی و فقدان آن در نظریه او وارد شده است. هسته عدالت به‌مثابه انصاف، حتی پیش از لیبرالیسم سیاسی، همان برداشت رالز از امر سیاسی بوده است.

حمیدی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با محور «روایت تئولوژیکال از امر سیاسی در اندیشه کارل اشمیت» به این موضوع پرداخته است که اشمیت بر مبنای گزاره‌های الهیاتی، چه خوانش جدیدی از امر سیاسی ارائه می‌دهد و چه فهم تازه‌ای از دین و نسبت آن با امر

سیاسی مطرح می‌کند. اشمیت، بنیاد حیات اجتماعی را دین دانسته، امر سیاسی را در پیوند با سیاست معنا می‌کند. از نگاه او، مفاهیم سیاسی، صورت عرفی شده مفاهیم الهیاتی هستند.

روش پژوهش

روش تحقیق در این پژوهش به صورت تحلیلی-انتقادی (نقد نظریه) و مقایسه‌ای، با استفاده از تکنیک مراجعه به منابع کتابخانه‌ای است. معیارها و شاخص‌های مورد سنجش در این پژوهش، تخصص، آنتاگونیسم، آگونیسم، منطق عملکردی تعارض درباره سیاست و امر سیاسی است که با روش مقایسه‌ای به خوانش متن اشمیت و موف پرداخته می‌شود.

چارچوب نظری

ایستار دگرپذیری آرنت و ایستار تمایزگذاری اشمیت به امر سیاسی

هانا آرنت، امر سیاسی را امری مرتبط با اجماع تعریف می‌کند. از نظر وی، سیاست با هم‌زیستی و هم‌گرویی مسالمت‌آمیز انسان‌های متفاوت سروکار دارد. انسان‌ها در عرصه سیاست، خود را طبق اشتراکات ذاتی و بنیادینی سازمان‌دهی می‌کنند که در آشوب مطلق تفاوت‌ها یافت می‌شوند یا از دل آن آشوب منتزع می‌شوند (آرنت، ۱۳۹۴: ۳۷۸). آرنت، امر سیاسی را پدیده‌ای مربوط به حوزه عمومی و فضایی بین‌ذهنی می‌داند که امکان تحقق آن در دنیای مدرن، در حال از میان رفتن است. برای او، امر سیاسی همان کنش خودانگیخته انسان‌های متکثر و برابر است که از تلاش برای معاش و رفاه‌رها می‌شوند و یکدیگر را به عنوان موجوداتی برابر در نظر می‌گیرند و این رویکرد به نوع بشر، بستر گفت‌وگو و کنش جمعی را فراهم می‌کند (Arendt, 1998:176). نقطه کانونی در چشم‌انداز آرنت، گشودگی به روی دیگری و هم‌پذیری است. از این‌رو مفهوم دوستی در اندیشه سیاسی آرنت، نقش مهمی دارد. حتی وی دوستی را همان عنصری می‌داند که مقوم حوزه عمومی و عرصه سیاست است.

در مقابل ایستار آرنت به امر سیاسی که این پدیده را عرصه تعامل، مفاهمه و گفت‌وگو می‌داند، ایستار اشمیت قرار دارد که همانا هویت و آگاهی انسان را به تمایز

ارجاع می‌دهد و نه دوستی و دگرپذیری. بحث اساسی اشمیت این است که طبیعت و ماهیت امر سیاسی در یک چیز است و آن تفکیک و تقابل دوست/دشمن است. تقابل دوست/دشمن که معیار همیشگی امر سیاسی است، بی‌زمان و بی‌مکان است. ما هیچ‌گاه شاهد جامعه‌ای نخواهیم بود که فاقد این تقابل و تفکیک باشد. تمایز سیاسی مشخصی که کنش‌ها و انگیزه‌های سیاسی را می‌توان به آن بازگرداند، تمایز میان دوست و دشمن است. دشمن سیاسی به طور حتم از نظر اخلاقی، شر یا به‌لحاظ زیباشناختی، زشت نیست و بی‌شک در هیئت رقیب اقتصادی ظاهر نمی‌شود و چه بسا داد و ستد تجار با وی سودآور نباشد. با این همه، بیگانه است و برای سرشت دشمن بودن او همین بس که به لحاظ وجودی به طور قاطع چیزی غیر و متفاوت و بیگانه باشد، چندان که در موارد استثنایی، زد و خورد و ستیز با وی ممکن است. سرشت به طور ذاتی عینی و خود آیین امر سیاسی بدین واسطه عیان می‌شود که می‌توان با معیارهای تقابل دوست/دشمن و مستقل از دیگر تقابلهای، آن را تمییز داد و از دیگر حوزه‌ها بازشناخت. دشمن تنها زمانی دست‌کم بالقوه وجود دارد که جمعی مبارزه‌جو با جمعی مشابه مواجه می‌شود. دشمن هرگز خصوصی نمی‌شود، دشمن تنها و تنها دشمن عمومی است؛ زیرا چیزی که نسبتی با چنین جمعی از آدمیان، خاصه با کل یک ملت دارد، به واسطه چنین نسبتی ناگزیر عمومی می‌شود (اشمیت، ۱۳۹۳ الف: ۲۴).

بر مبنای چارچوب نظری به نظر می‌رسد که می‌توان اندیشه‌های موف درباره سیاست و امر سیاسی را بر اساس ایستار آرنت کاوید که از رهگذر آن بتوان دیگری را در سیاست از مجرای گفت‌وگو و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز به دوستی و همکاری و هم‌آوردی سوق داد و با قرار دادن مفهوم رقیب و رقابت در بطن امر سیاسی، قسمی سیاست پیکارجویانه را تبیین نمود و از سویی ایستار تمایزگذاری اشمیت وجود دارد که بحث تمایز دوست/دشمن را باید به عنوان دال مرکزی امر سیاسی در گفتمان فکری اشمیت در نظر گرفت. تمایز دوست-دشمن به عنوان یک فرض شبه‌استعلایی، سوژه امر سیاسی را تعریف می‌کند که بر اساس آن وجود واقعی یک دشمن و هم‌زیستی با یک نهاد سیاسی دیگر مفروض گرفته می‌شود.

وجوه همسان و ناهمسان اندريافت سياست و امر سياسي از ديدهگان اشميت و

موف

الف) وجوه همسان

طرح اشميت، مرجع اصلي موف و دليل و مبناي اصلي تشبث او به ضرورت برقراري آگونيسم پلوراليستي است. مهم‌ترين مواضع انتقادي کارل اشميت نسبت به دموکراسي ليبرال، زمينه‌ساز توليد شکل تازه‌اي از مواجهه با امر سياسي در راديکال دموکراسي شانتال موف مي‌شود. موف، مفهوم «خنثي‌سازي» اشميت را از او وام مي‌گيرد و سعي مي‌کند تا نشان دهد که ليبرال دموکراسي موجود با ادعاهای جهان‌شمولي تفسيري که از ارزش‌های دموکراتيک ارائه داده، جهان پس از فروپاشي اتحاد کمونيستي شوروي را به جريان گريزناپذيري از حذف «ديگري» بيرون از گفتمان هژمون در جهان غربي تبديل کرده است. شانتال موف سعي مي‌کند تا با اتکا به نتایجی که خنثي‌سازي در نهايت در اندیشه اشميت به وجود مي‌آورد، وجود یک بحران در امر سياسي را در دموکراسي‌های ليبرال نشان دهد؛ بحرانی که از نادیده انگاشتن وجه هستي‌شناختي نزاع دوست/ دشمن و تلاش برای از بين بردن آنتاگونيسم برخاسته است.

برای موف، درست مانند اشميت، امر سياسي بر تصوري از مجموعه‌ای از هويت‌های متخاصم استوار مي‌شود. بنابراین در ميان آرای موف و افکار کارل اشميت، وجوه همسانی به شرح زیر وجود دارد:

- در نظر گرفتن امر سياسي به‌مثابه تخصم

تحت تأثیر رویکرد اشميت به مفهوم «ديگري» در تعيين مفهوم امر سياسي، دو رویکرد عمده در مباحث نظري پديدار شد. یکی آنتاگونيسم به عنوان یک امر سياسي و ديگري آگونيسم به عنوان یک امر سياسي. در رویکرد اول که اشميت از بنیان‌گذاران آن است، «ديگري» به عنوان عنصر تعيين‌کننده امر سياسي، دشمني است که بايد مشمول فرآيند حذف و طرد شود. در اين رویکرد، اجماع و سازش به عنوان عناصر تعيين‌کننده یک نظام سياسي دموکراتيک در نظر گرفته نمی‌شوند. در رویکرد دوم، شانتال موف، ضمن تأثیرپذيري از رویکرد اشميت به مفهوم امر سياسي، تلاش مي‌کند از سياست آنتاگونيستي به سياست آگونيسيستي به عنوان فضایی برای تعديل خصومت‌ها حرکت کند.

طبق تفسیر موف، امر سیاسی، محل تخصم جوامع است که موجب سامان جامعه می‌گردد. از نظر او تنازعات اجتماعی صرفاً بر تضاد طبقاتی استوار نیست و گفتمان‌های هویت‌ساز، شکل‌گیری جنبش‌ها را فراهم می‌سازند. او سیالیت و پویایی جوامع متأخر را مبنای تحلیل خویش قرار داده و با استناد به گفتمان‌های هویتی با نظام سرمایه‌داری مقابله می‌کند. به باور وی، بسیاری از نظریه‌پردازان لیبرال از به رسمیت شناختن بُعد خصومت‌آمیز سیاست خودداری می‌کنند، زیرا از نظر آنان، بُعد آنتاگونیسمی سیاست برای رسیدن به اهداف دموکراسی، مخاطره‌آمیز است. برخلاف آنان، موف معتقد است که جنبش‌هایی از این دست به دلیل گفتمان هویتی متفاوت موجب پویایی هویت‌های جدید می‌گردد (نیرومند آلانکس و مرتضوی، ۱۴۰۰: ۱۵۷).

موف به پیروی از اشمیت، امر سیاسی را به‌مثابه «تخصم»^۱ در نظر می‌گیرد و با نقد لیبرال-دموکراسی رایج، بر این نظر است که نمی‌توان تخصم را از سیاست، حذف کرد. از همین‌رو امر سیاسی، پیوند تنگاتنگی با تخصم و آنتاگونیسم دارد و رد آن در لیبرال-دموکراسی به معنی نادیده گرفتن واقعیت سیاست است. شانتال موف، بحث دربارهٔ ضرورت پرداختن به امر سیاسی را از مجرای ارائهٔ خوانشی از مفاهیم امر سیاسی و آنتاگونیسم کارل اشمیت آغاز می‌کند. از نظر او، امر سیاسی مربوط به حوزه منازعه می‌شود و بنابراین قلمرو تصمیم است و نه بحث آزاد. موف، دو مسئلهٔ بسیار حیاتی را در تدوین نقدی که به لیبرال دموکراسی‌های موجود دارد، از کارل اشمیت به عاریت می‌گیرد. این اصول عبارتند از: اصل آنتاگونیسم جوهری شکل‌دهنده به جوامع بشری و مسئلهٔ تصمیم‌گیری. از نظر او، نقطهٔ کلیدی موجود در اندیشهٔ اشمیت در باور او به شکل‌گیری جوامع بر اساس عمل «طرد و بیرون‌گذاری» مربوط می‌شود (موف، ۱۳۹۱: ۱۵-۲۰).

شانتال موف با به خدمت گرفتن اشمیت، به دنبال توضیح دادن این مسئله است که «فقط با اذعان به بعد آنتاگونیسم امر سیاسی می‌توانیم مسئلهٔ اصلی سیاست دموکراتیک را مطرح نمود. او اضافه می‌کند که علی‌رغم آنچه بسیاری از لیبرال‌ها از ما می‌خواهند باور داشته باشیم، ویژگی و خصوصیت دموکراتیک این نیست که بر تقابل «ما/آنها» فائق آییم، بلکه ویژگی سیاست دموکراتیک آن است که به شیوهٔ متفاوتی، این تقابل در آن

ايجاد می‌شود (موف، ۱۳۹۱: ۲۱).

موف با تأکید بر ضرورت تخاصم و حفظ آن به عنوان یک اصل دموکراتیک و بازگرداندن آن به نظریه‌های لیبرال-دموکراتیک، این مسئله را در مرکز توجه قرار می‌دهد که مسئله اساسی برای سیاست‌های دموکراتیک، چگونگی دست یافتن به توافق عقلانی، توافقی که در برگیرنده طرد کردن نباشد، نیست. توافقی که نیازمند برساختن «ما»یی بدون «آنها»ی در مقابلش است، شاهکاری غیر ممکن است، زیرا شرط برساختن یک «ما» [ناگزیر از] برساختن «آنها»ست. در عوض مسئله اصلی برای سیاست دموکراتیک، چگونگی دایر کردن این تمایز «ما»-«آنها» متناسب با کثرت‌گرایی است (ر.ک: Barrett, 1991).

- پذیرش آنتاگونیسم

تلقی اشمیت از تعارض و آنتاگونیسم برای موف در نظریه سیاسی و فلسفه سیاسی، مبنای مهمی است. در نگاه اشمیت، امر سیاسی آخرین حد آنتاگونیسم و همواره امری آنتاگونیستی و دوست و دشمنی است و زمانی که سیاست را در عرصه دوگانه دوست و دشمن قرار دهیم، معنا می‌یابد. از نظر موف، آنتاگونیسم بُعد برساننده امر سیاسی است. او لیبرالیسم را به دلیل انکار ماهیت ریشه‌کن‌نشده آنتاگونیسم مورد انتقاد قرار می‌دهد. از نظر او، لیبرالیسم عمدتاً معتقد است که تکرار ارزش‌ها و دیدگاه‌ها، در کنار هم، یک کل غیر تعارضی و هماهنگ ایجاد می‌کند که جنبه آنتاگونیستی امر سیاسی را انکار می‌کند. موف به شأن هستی‌شناختی آنتاگونیسم اعتقاد دارد و آن را یک امکان همیشگی می‌داند.

شانتهال موف، نتایج نظری مورد نظرش از برابر نهاد دوست-دشمن در اشمیت را در مدلی از لیبرال دموکراسی که مدنظر گرفته است، به کار می‌برد. نکته جالب توجهی که در شکل استفاده موف از عناصر اشمیتی وجود دارد، نسبتی است که او میان جوهره ذاتی جامعه، یکپارچگی آن و مسئله کثرت‌گرایی برقرار می‌کند. او در اینجا به این مسئله اذعان می‌کند که یکی از بینش‌های اصلی اشمیت این تز اوست که هویت‌های سیاسی عبارتند از: نوع خاصی از رابطه «ما/آنها»؛ رابطه دوست/دشمنی که می‌تواند از دل اشکال متنوعی از روابط اجتماعی سر برآورد (موف، ۱۳۹۱: ۲۱).

از نظر موف، این فهم از «مخالف» باید به طور واضحی از استفاده‌ای که در گفتمان لیبرال دارد، متمایز شود. در این درک نه تنها حضور آنتاگونیسم نفی شده، بلکه مورد تأیید قرار گرفته است (ر.ک: Barrett, 1991). درست با اتکا به چنین فهمی از آنتاگونیسم است که می‌بینیم موف، چالش دموکراتیک خود را در تلاش برای شکل‌دهی رابطه‌ی ما/ آنها در کنار پذیرش امکان «آنتاگونیسم» به شیوه‌ای متفاوت از آنچه مدنظر اشمیت بوده است نشان می‌دهد. از این رو وی تحت تأثیر مفاهیم اصلی موجود در اندیشه‌ی سیاسی کارل اشمیت، امر سیاسی را به مثابه «امکان همیشه موجود آنتاگونیسم» در نظر آورده است (موف، ۱۳۹۱: ۲۴-۲۵).

ب) وجوه ناهمسان

موف سعی می‌کند تا با عملیاتی کردن فرآیندِ طرد و بیرون‌گذاری موردنظر اشمیت درون دموکراسی‌های لیبرال و با فراهم کردن شرایطی که بر اساس آن بشود شکلی از سیاست آنتاگونیستی درون یک دولت را تبیین کرد، امکان تازه‌ای از تعریف امر سیاسی به وجود آورد که براساس آن، سیاست نه به عنوان شکلی از آنتاگونیسم میان‌دولتی، بلکه مجموعه‌ای از تلاش‌ها و مبارزات سیاسی درون یک دولت را در برگیرد. به نظر می‌رسد که با شانتال موف، سیاست بین‌الدولتی اشمیتی به سیاست درون‌دولتی، تبدیل می‌شود. فهم تازه‌ای از سیاست به اعتبار امر سیاسی به دنبال توجیه امکان شکلی از پلورالیسم درون یک دولت است. با عنایت به همین تلاش است که موف، امکان به دست دادن تعریف متفاوتی از شهروند در دموکراسی‌های لیبرال را بررسی می‌کند. بر این اساس وجوه ناهمسان اندیشه موف با اشمیت در راستای سیاست و امر سیاسی به شرح زیر است.

- آنتاگونیسم ریشه‌کن‌نشده‌ی اشمیت و آگونیسم رام‌شدنی موف

موف با ایجاد تمایز چشمگیر بین آنتاگونیسم و آگونیسم، توضیحی حیاتی ارائه می‌دهد که هم تضاد در سیاست را حفظ می‌کند و هم آن را دموکراتیک می‌کند. از نظر موف، دوستی و دشمنی در سیاست نباید با هویت‌های ثابت، پایدار و غیر قابل مذاکره اشتباه گرفته شود. سیاست بدون آنتاگونیسم بی‌معنی است، اما با توجه به نقد موف از ذات‌گرایی، هویت‌های «ما» و «آنها» نباید دائمی و تردیدناپذیر تلقی شوند. به عبارت دیگر، تضاد نباید به شکل آنتاگونیسم (مبارزه بین دشمنان) باشد، بلکه باید به شکل

آگونيسم (مبارزه بين مخالفان) باشد. وظيفه اصلي سياست دموکراتيک، ايجاد نهادهایی است که امکان وقوع مبارزات را به سبک و زمينه‌ای آگونيسي فراهم می‌کند؛ نهادهایی که رقبا را دشمن نمی‌بينند، بلکه آنها را مخالفانی می‌دانند که به نوعی اجماع مبتنی بر تضاد تعلق دارند.

رسالت دموکراسی در یک فرم آگونيسي، میانجی خلق نهادهایی است که به تعارض‌هایی رخصت می‌دهند که ضرورتاً پدید خواهند آمد. به عبارت دیگر، تعارضات میان رقیبان و نه دشمنان. این واقعیتی آشکار است که آنتاگونيسم ریشه‌کن‌نشده‌ای است و می‌توان آن را رام کرد. موف در این زمينه می‌گوید: «از یکسو، من با اشمیت در این خصوص موافقم که نمی‌توان این آنتاگونيسم را ریشه کن کرد، در حالی که از سوی دیگر می‌خواهم امکان یک دموکراسی پلوراليسي را بیان کنم. بنابراین من مفهوم مدل آگونيسي را بسط دادم؛ مدلی که در آن تلاش می‌کنم تا نشان دهم که رسالت اصلي سياست دموکراتيک، به طور خلاصه همانا تبدیل آنتاگونيسم به آگونيسم است» (نظری، ۱۳۹۶: ۲۷۴).

بنابراین اگر می‌خواهیم از یکسو استمرار بعد تخاصم‌آمیز منازعه را به رسمیت بشناسیم و از سوی دیگر قادر به رام شدنش باشیم، باید در پی رابطه‌ای از نوع دیگر، یعنی نوع سوم باشیم. پیشنهاد موف این است که این نوع سوم رابطه را «آگونيسم» بنامیم. «در حالی که آنتاگونيسم رابطه «ما/ آنهایی» است که دو طرف، دشمنانی تلقی می‌شوند که در هیچ زمينه مشترکی، سهیم و شریک نیستند. آگونيسم، رابطه «ما/ آنهایی» است که هیچ راه‌حل عقلانی برای حل منازعاتشان وجود ندارد، ولی مشروعیت مخالفانشان را به رسمیت می‌شناسند. آنها مخالف هستند و نه دشمن ... ما می‌توانیم بگوییم که وظيفه دموکراسی، تبدیل آنتاگونيسم یا خصومت به آگونيسم است» (موف، ۱۳۹۱: ۲۶-۲۷).

موف تلاش می‌کند با کشف شیوه جدیدی از رابطه ما/ آنها، وضعیت آنتاگونيسي را مهار کند؛ زیرا برای اینکه منازعه به عنوان امری مشروع پذیرفته شود، باید به گونه‌ای باشد که موجب نابودی جامعه سیاسی نشود. به این معنا که باید بین طرفین درگیری، نوعی پیوند مشترک برقرار شود تا دیگری را دشمنی که باید از روی زمین محو شود، به

شمار نیاورند. موف این رابطه را «آگونیسیم» می‌نامد که تفاوت آن با آنتاگونیسیم این است که در رابطه پیشین، رابطه میان ما/ آنهايي است که دو طرف، دشمناني به شمار می‌آیند که در هیچ زمینه‌ای مشترک، شریک و سهیم نیستند. اما در آگونیسیم، رابطه میان ما/ آنهايي است که هیچ روش عقلانی‌ای برای حل منازعه‌شان وجود ندارد، ولی در عین حال مشروعیت مخالفان خود را به رسمیت می‌شناسند و آنها را مخالف خود به شمار می‌آورند، نه دشمنانی که باید حذف شوند. این به این معناست که در حل منازعه، آنها خود را متعلق به یک اجماع سیاسی می‌دانند (پورزکی، ۱۳۹۰: ۶۷).

- فاصله‌گیری بیشتر موف از مدل آنتاگونیسمی اشمیت

از نظر اشمیت، برای اینکه رابطه ما- آنها به رابطه‌ای سیاسی تبدیل شود، باید به شکل رابطه دوست- دشمن درآید. به نظر موف، آنتاگونیسم هم میان خود و دیگری، رابطه‌ای سراسر اخلاقی برقرار می‌کند. در آنتاگونیسم اخلاقی خود، دیگری را شری تلقی می‌کند که باید نابود شود و به جای آن، خود را سراسر خیر اخلاقی می‌بیند. این رابطه آنتاگونیستی، سرشار از تک‌گویی و خشونت بی‌حدو حصر است. به نظر موف نمی‌توان از رابطه خود و دیگری یا ما- آنها فرار کرد و این دوسویه‌گری، بخشی از ماهیت وجودی و هستی‌شناختی انسان است. به نظر وی به جای انکار آنتاگونیسم باید به دنبال شیوه جدیدی از رابطه گشت؛ این وضعیت آنتاگونیستی را رام و مدیریت کند. موف بیان می‌کند که آگونیسیم با مفهوم پسا‌سیاسی لیبرالیستی از سویی و دیدگاه بنیادگرایانه اشمیتی از سوی دیگر متفاوت است؛ به طوری که در رابطه آگونیسیتی نمی‌توان به مخالفانی که خود را به عنوان دشمن تلقی می‌کنند، دست یافت. همچنین دست یافتن به رقبایی که در گفت‌وگو با آنها بتوان به وحدت، صلح و تفاهمی متداوم دست یافت، غیر ممکن است. بنابراین باید پذیرفت که دیگری می‌تواند مخالفی باشد که حتی با گفت‌وگو و مذاکرات عقلانی در محیطی برابر و غیر مخدوش نمی‌توان با او- آنها به توافق رسید. آنها مخالفانی هستند که شاید هرگز تبدیل به دوستان یا حتی رقبا نشوند و زمینه مشترکی هم بین آنها یافت نشود. با وجود این مشروعیت مخالفان و مخالفت به رسمیت شناخته می‌شود، به طوری که آنها در بنیادها نیز مخالف هستند و به عنوان دشمن تلقی نمی‌شوند.

موف تلاش می‌کند تا فاصله بیشتری از مدل اشمیتی آنتاگونیسم بگیرد. او به خوبی

از اين مسئله آگاه است که برای اشمیت، «مفاهيم دوست و دشمن، معنای واقعی خود را وقتی می‌یابند که در امکان واقعی کشتن انسان‌ها دلالت کنند. جنگ از دشمنی برمی‌خیزد. جنگ، نفی وجودی دشمن است. این حد نهایی دشمنی است. این به این معنا نیست که دشمنی و جنگ باید چیزهایی رایج، طبیعی، آرمانی یا دلخواه باشند. با این حال تا زمانی که مفهوم دشمن اعتبار دارد، جنگ نیز باید امکانی واقعی باقی بماند (اشمیت، ۱۳۹۲: ۶۰). او سعی می‌کند تا با «خنثی» کردن مفهوم «دشمن» در اشمیت و تقلیل دادن آن به «مخالفی که به اعتبار تعلقش به جامعه، مشروعیت دشمنان خودش را به رسمیت می‌شناسد»، آنتاگونیسم اشمیتی را به آگونیسم موردنظر خودش تبدیل کند. به بیان بهتر، در حالی که «آنتاگونیسم اشمیتی، نزاعی میان دشمنانی است که به دنبال نابود کردن یکدیگر هستند، «آگونیسم»، نزاعی بین «مخالفانی» است که هرچند با یکدیگر مخالفند، یکدیگر را به عنوان چشم‌اندازهایی قانونی در نظر می‌آورند (Crowder, 2006: 9).

- وارونه‌سازی امر سياسي مورد نظر اشمیت از سوی موف

استفاده موف از آنتاگونیسم اشمیتی، استفاده‌ای دل‌بخواهی است. در واقع دموکراسی آگونیستی او، نوعی وارونه‌سازی آن چیزی است که کارل اشمیت از مفهوم امر سياسي افاده می‌کرده است. او هرچند ممکن است این مسئله را به ما یادآوری کند که قصد نداشته از عین مفهوم اشمیت بهره‌برداری کند، و هرچند توضیح خواهد داد که او در پی «خنثی‌سازی» آنتاگونیسم اشمیتی در چارچوب نزاعی آگونیستی برای حفظ ظرفیت‌های لیبرال دموکراسی و رادیکال کردن آن بوده است، نمی‌تواند این مسئله را نادیده بگیرد که این خنثی‌سازی و مدل دموکراتیک بیرون‌آمده از آن، همچنان تنها شکل دیگری از لیبرال دموکراسی است که تمامی نقدهای اشمیتی به مدل‌های موجود در زمان خودش را می‌توان به آن وارد دانست.

پروژه شانتال موف، برخلاف ادعاهای پست‌مدرنیستی‌اش، پروژه‌ای عمیقاً ذات‌باور است. این پروژه با پذیرفتن ارزش‌های لیبرال دموکراسی به عنوان نتایج یک انقلاب تاریخی دموکراتیک، صراحتاً در مسیری قرار می‌گیرد که هویت‌های سياسي - فرهنگی بیرون از گفتمان‌های دموکراتیک را به عنوان جهنم بیرونی لیبرال دموکراسی طرد کرده

و ادعاهای آنها را خارج از شمول ارزش‌های برابری، آزادی و کثرت‌گرایی موردنظرش قرار می‌دهد. این تناقض بنیادین در نظریهٔ سیاسی شانتال موف، مخاطب ریزبین را دچار همان ترس شدیدی می‌کند که فیلسوف پسامارکسیست آن را به عنوان انگیزهٔ اصلی‌اش از احیای امر سیاسی در جهانی که آن را در دام سیاست‌زدایی می‌بیند، به حساب آورده است (ملک‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۵۱).

موف، اشمیت را در بدایت تفکر خویش در باب امر سیاسی قرار می‌دهد و البته این انتخاب، خودش نوعی اعلام موضع است. او برخی از نکات مهم اشمیت را برمی‌گیرد: اول از همه خودِ موضوع مربوط به ذاتِ امر سیاسی، تعریف امر سیاسی به عنوان قلمرو نیروهای آنتاگونیستی؛ اولویت و تقدم امر سیاسی (برسازنده بودن امر سیاسی) و نقدِ رهیافت‌های لیبرال - دموکراتِ جهان‌وطنی. مسئله این است که موف می‌کوشد یک نظریهٔ سیاسی دموکراتیک بسازد، کاری که اشمیت نکرد. او (۱۹۹۳) می‌گوید اشمیت چشممان را باز می‌کند که ببینیم در دموکراسی مدرن یک پارادوکس وجود دارد، اما خودش نمی‌تواند اهمیت واقعی‌اش را دریابد. اشمیت، دموکراسی پلورالیستی را به‌مثابهٔ آمیزهٔ متناقضی از اصول آشتی‌ناپذیر^۱ تعریف می‌کند؛ از یکسو، اجماع مشورتی (هدف سیاست دموکراتیک) و از سوی دیگر نیروهای آنتاگونیستی (ذاتِ امر سیاسی). اما این دو، یکدیگر را پس می‌زنند و به عقیدهٔ اشمیت، همین موضوع ما را به غیر ممکن بودن لیبرال دموکراسی رهنمون می‌کند. موضع اصلی موف (۱۹۹۹)، باژگون کردن این استدلال و اشاره به این است که تضاد میان منطق این‌همانی (اجماع) و منطق تفاوت (آنتاگونیسم) برسازندهٔ دموکراسی است.

- نپذیرفتن منطق عملکردی تعارض‌های موردنظر اشمیت از سوی موف

موف باور دارد که بنیاد جامعه انسانی بر منازعات دائمی و تفرق‌های سیاسی استوار است. اما این امکان هست که از «سیاست» به‌مثابهٔ نبردگاه اضداد عبور کرده و به «امر سیاسی» به‌مثابهٔ تلطیف خصومت‌ها رسید. او خواستار تلطیف فضاهای سیاسی جامعه و پرهیز از برخوردهای عنادآمیز و یا نابودسازی اغیار و نگاه‌های دشمن‌انگیز است تا از این رهگذر عملاً جریان‌ها و هویت‌های به حاشیه رانده‌شده بتوانند در فضای گفتمانی

پيرامون موضوعات و محورها و مسائل اجتماع و سياست مشارکت داشته باشند. موف، نقد اشمیت در الهیات سياسي اش را می‌پسندد و بر این مهم تأکید می‌کند که تمام مفاهیم معنادار نظریه مدرن درباره دولت، مفاهیم عرفی شده یزدان‌شناختی هستند. او از یکسو، منطق تعارض‌آمیز مورد نظر اشمیت را قبول می‌کند. اشمیت سياست را آوردگاهی برای تعارض حکومت‌گران از یک طرف و حکومت‌شوندگان از طرف دیگر به حساب می‌آورد. اما به‌رغم پذیرش سياست، نگاه او هرچند دارای عناصری دموکراتیک است، به‌هیچ‌رو الزامات نگاه لیبرال را بر نمی‌تابد. اینجاست که تعریف او از دموکراسی موجب می‌شود که نظام‌های توتالیتار یا مارکسیستی نیز خود را دموکراتیک تلقی نمایند. موف در نقد از اشمیت معتقد است که عنایت صرف بر دموکراسی -آنچنان که اشمیت عنوان می‌نماید- ضامن آزادی‌های فردی و حقوق شهروندی نیست. هرگونه اعتقاد به حاکمیت ملی یا مردمی می‌باید بالذات در دل خود، احترام به لیبرالیزم سياسي را پذیرفته باشد تا به‌راحتی نتوان آن را توتالیتار یا دیکتاتوری نامید. در حالی که نگاه اشمیت، متضمن چنین نگاهی نیست. امر سياسي از نگاه موف به روابط دوست و دشمن محدود می‌ماند (Mouffe, 2000: 173). بنابراین گویی او سياست را به عنوان آوردگاه تعارض‌ها در دیدگاه اشمیت قبول می‌نماید، اما منطق عملکردی آن را قبول ندارد. از سوی دیگر، موف سنت لیبرالیستی غرب را نیز تخطئه می‌نماید. او معتقد است که مفهوم فردگرایانه سياست به گونه‌ای است که تنها منافع فردی خاص را در منظومه لیبرال دموکراسی تعقیب می‌نماید و سياست به‌مثابه آوردگاه تعارض‌ها را -آنچنان که اشمیت به‌درستی آن را فهم کرده است- نادیده می‌گیرد.

بنابراین برخلاف اشمیت که تعارض‌ها را می‌پذیرد، ولی حاشیه‌سازی مخالفان به شکل قهرآمیز را در دستور کار خود دارد، موف تلطیف فضاهای سياسي جامعه از برخوردهای عنادآمیز، نابودسازی اغیار و نگاه‌های دشمنانه به نگاه‌های دوستانه و رقابت‌های مسالمت‌آمیز در قالب گفتمان را مورد توجه ویژه خود قرار می‌دهد (Mouffe, 2005: 51).

- پذیرش و عدم پذیرش پلورالیسم

موف با اشمیت علیه اشمیت می‌اندیشید؛ زیرا از نقد او درباره فردگرایی و عقل‌گرایی لیبرال برای ارائه فهم جدیدی از سياست دموکراتیک استفاده می‌کند. این در حالی

است که اشمیت معتقد است که پلورالیسم درون اجتماع سیاسی دموکراتیک، جایی نخواهد داشت و دموکراسی اشمیت، مستلزم وجود توده همگن است. بدین ترتیب موف به شیوه‌های سیاسی دیگری برای ایجاد رابطه ما/ آنها می‌اندیشد.

از زمینه‌های فکری موف در زمینه قائل شدن به ماهیت منازعه بار امر سیاسی و تمایز دوست/ دشمن، دیدگاه‌های کارل اشمیت است. هرچند این مسئله به معنای سرسپردگی کامل موف به دیدگاه‌های اشمیت نیست و در صدد واسازی ایده توده همگون و ضد کثرت‌گرای اشمیت - که فقط قائل به کثرت دولت‌ها بود، نه درون اجتماع سیاسی - برمی‌آید و پیشنهاد می‌کند با محور قرار دادن سازش بین دموکراسی و کثرت‌گرایی، «با اشمیت علیه اشمیت بیندیشیم» (موف، ۱۳۹۱: ۲۱).

موف اشاره می‌کند که نزدیک‌ترین مفهوم به آنتاگونیسم، همان مفهوم هژمونی است که در فهم و درک امر سیاسی و سیاست دموکراتیک مورد نظر او، اهمیت ویژه‌ای دارد. تبیین امر سیاسی به مثابه امکان همیشه موجود آنتاگونیسم، مستلزم اذعان به نبود یک مبنای نهایی و همچنین قبول بُعد عدم قطعیت خواهد بود. به عبارتی مستلزم اذعان به ماهیت هژمونیک روابط اجتماعی و پذیرش این واقعیت است که هر جامعه‌ای ناگزیر محصول مجموعه‌ای از کردارها و رفتارهاست که تلاش می‌کند تا در زمینه امکان و رخدادپذیری نظمی را برقرار نمایند (همان: ۲۴).

موف بر آن است که نخست با بهره‌گیری از مفهوم امر سیاسی نزد اشمیت، آن دسته از نظریه‌پردازانی را که خود به آنها لقب «پساسیاسی» داده، به چالش بکشاند و سرانجام هم با تأکید بر بعد خصمانه سیاست به عنوان جزء برساننده امر سیاسی، آرای خود را بیان کند. در این راستا، موف تلاش برای ایجاد حوزه‌های عمومی پیکارگرایانه و آگونستی را از وظایف اصلی نظریه‌پردازان و سیاست‌مداران دموکراتیک می‌داند که در آن، انواع پروژه‌های سیاسی هژمونیک مختلف بتوانند با هم رقابت کنند. بنابراین موف از جهان چندقطبی به جای جهان میهنی دفاع می‌کند (تاجیک، ۱۳۹۲: ۲۳۰). بنابراین موف با تمایزگذاری میان مفهوم سیاست و امر سیاسی، از رویکردی که به جوهره امر سیاسی (آنتاگونیسم) دارد، به حوزه سیاست، دستگاه و نظام حکومتی خاصی (رادیکال دموکراسی) می‌رسد (باقری قلعه‌سری، ۱۴۰۱: ۵۹).

خوانش انتقادی اشمیت و موف

اشمیت

کارل اشمیت به خصلت ویژه سیاست می‌پردازد که آن را از سایر فعالیت‌های عرصه‌های دیگر مجزا می‌کند. او در تصورش از سیاست تمایل دارد که دموکراسی را به طور بنیادی از لیبرالیسم و از رویه‌های قانون‌گذاری شده انتخابات مردمی و قانون‌گذاری پارلمانی که مشخصه عملکرد معمولی دموکراسی مدرن است، جدا کند. بنابراین انتقادهایی به شرح زیر از او وجود دارد.

- ابهام در تعریف امر سیاسی و در عین ساده‌سازی بیش از حد

یافتن تعریف روشنی از امر سیاسی در آثار اشمیت دشوار است. این تصور اشمیت که امر سیاسی با تمایز بین دوست و دشمن تعریف می‌شود، به دلیل ساده‌سازی بیش از حد پیچیدگی زندگی سیاسی مورد انتقاد قرار گرفته است. منتقدان استدلال می‌کنند که این دیدگاه، سیاست را به صرف درگیری تقلیل می‌دهد و همکاری، ایجاد اجماع و پتانسیل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را در نظر نمی‌گیرد. تأیید امر سیاسی از سوی اشمیت، چیزی بیش از تأیید امر اخلاقی نیست. او ناخواسته بی‌اخلاقی خود را اخلاقی می‌کند. در آثار اشمیت، امر سیاسی اغلب به صورت سلبی و در تقابل با مفاهیمی مانند سیاست و اقتصاد، سیاست و اخلاق، سیاست و حقوق مورد توجه قرار گرفته است. به تعبیر اشتراوس، اشمیت آشکارا از ارائه تعریفی جامع از امر سیاسی و اینکه «چه چیزی خاص امر سیاسی است»، صرف‌نظر می‌کند و از آغاز با مفروض گرفتن مفهوم امر سیاسی، به بحث درباره ضرورت‌ها، الزامات و پیامدهای آن می‌پردازد (اشتراوس، ۱۳۹۲: ۱۳۶). اشمیت حتی مشخص نمی‌کند که از حیث فرجام‌شناختی، غایت امر سیاسی چیست (نظری، ۱۳۹۴: ۱۰۸).

- طرز تلقی یک‌سویه از دشمن

در نگرش یک‌سویه اشمیت اگر تو دشمن من نباشی، پس دوستم هستی؛ بنابراین ما با همدیگر یا دوستیم یا دشمن یکدیگریم. اشمیت از لیبرالیسم به دلیل تلاش برای کاهش سیاست به بحث‌های حقوقی و اقتصادی انتقاد می‌کند. لیبرالیسم سعی دارد سیاست را به عرصه‌ای بی‌طرف تبدیل کند که در آن گفت‌وگو و مباحث عقلانی، جایگزین تقابل‌های واقعی سیاسی شود. اما اشمیت معتقد است که چنین رویکردی،

یک توهم خطرناک است، زیرا سیاست همیشه با تضاد و دشمنی همراه است. اشمیت در نقد لیبرالیسم معتقد است که لیبرالیسم با قائل شدن به خودگردانی حوزه‌های مختلف و بدگمانی حاد نسبت به دولت و سیاست، اولویت دادن به مقاصد اقتصادی و ایجاد نظام اقتصادی- فنی تولید و مبادله، دولت و سیاست را از معنای اختصاصی آن یعنی تمایز دوست/ دشمن تهی می‌کند؛ زیرا لحظات چشمگیر سیاسی، مقارن است با لحظاتی که در آن دشمن، با وضوحی عینی به عنوان دشمن شناخته می‌شود (اشتراوس، ۱۳۹۲: ۹۲-۹۶).

- تئوریزه کردن خشونت سیاسی

تئوریزه کردن خشونت سیاسی به معنای تلاش برای توجیه، توضیح و تحلیل خشونت در عرصه سیاسی با استفاده از نظریه‌ها و مفاهیم مختلف است. این فرایند شامل بررسی ریشه‌ها، انگیزه‌ها، اهداف و پیامدهای خشونت سیاسی در جوامع مختلف است. اشمیت، خشونت را ذاتی امر سیاسی می‌داند و معتقد است که «دوست/ دشمن» سازی یکی از عناصر اساسی سیاست است و می‌تواند منجر به خشونت شود.

مفهوم «سیاست و بوطیقای خشونت الهی» به بررسی رابطه پیچیده میان خشونت، سیاست و الهیات در اندیشه کارل اشمیت می‌پردازد. این مفهوم، به‌ویژه در آثار اشمیت، نشان می‌دهد که چگونه خشونت به عنوان یک عنصر اساسی و ذاتی در سیاست، می‌تواند در قالب‌های مختلفی از جمله خشونت الهی توجیه شود. اشمیت با طرح مفاهیمی چون «امر سیاسی»، «حاکمیت و وضعیت اضطراری» و «دوست/ دشمن»، خشونت را نه یک پدیده صرفاً ابزاری، بلکه بخشی از منطق و ساختار درونی سیاست می‌داند.

اشمیت معتقد بود که امر سیاسی در ذات خود با خشونت و تضاد همراه است. او مفهوم «دوست/ دشمن» را به عنوان هسته اصلی سیاست مطرح کرد و معتقد بود که تمایز میان دوست و دشمن و در نتیجه امکان وقوع خشونت، برای تعریف و شکل‌گیری هویت سیاسی، ضروری است. اشمیت با بررسی الهیات سیاسی، به دنبال نشان دادن ریشه‌های عمیق مفاهیم سیاسی در باورهای دینی است. مفهوم «سیاست و بوطیقای خشونت الهی» به ما کمک می‌کند تا درک بهتری از نقش خشونت در سیاست، چگونگی توجیه آن از طریق مفاهیم دینی و الهیاتی و همچنین جنبه‌های زیبایی‌شناختی و

نمادین آن داشته باشیم.

نظریه اشمیت در باب سیاست، محصول انتزاعی نابه‌جاست. اشمیت به‌وضوح دشمن سیاسی را از هر نوع دیگری از هم‌آورد، مثلاً هم‌آورد دینی یا اقتصادی، تفکیک می‌کند و متذکر می‌شود که دشمن، دست‌کم به‌صورت بالقوه، تنها زمانی وجود دارد که عده‌ای از افراد آمادهٔ مبارزه با جمعی مشابه مواجه شوند که معمولاً جمع‌های آمادهٔ مبارزه، دول حاکم هستند (اوربک، ۱۳۹۳: ۱۶). هرچند تنش میان رقیبان برای سیاست می‌تواند امری ذاتی و اجتناب‌ناپذیر باشد و به جنگی نابودگرانه به عنوان نشانهٔ ارادهٔ محکم بینجامد، با این حال در طول جنگ نابودگر، چشم‌اندازهای چندگانه نسبت به چگونگی گشایش جهان به روی ما منهدم یا به‌شدت مختل می‌شود. بدین ترتیب برخلاف نظر اشمیت، جنگ هرگز با سیاست سازگار نیست (نظری، ۱۳۹۴: ۱۰۱۲).

موف

- فاصله‌گیری از سنت خردگرایانه روشنگری و رویکردهای جامعه‌شناختی متعارف

تأکید موف بر احساسات و عواطف، او را از سنت خردگرایانه روشنگری دور می‌کند و خطر گرایش به پوپولیسم و عوام‌فریبی را افزایش می‌دهد. او با ارائه نظریه‌ای نوآورانه درباره امر سیاسی، به‌ویژه با تأکید بر نقش رقابت و تقابل در سیاست، مورد توجه و در عین حال انتقاد قرار گرفته است. منتقدان او معتقدند که نظریه او به‌شدت با سنت خردگرایانه روشنگری و رویکردهای جامعه‌شناختی متعارف، فاصله دارد و بیش از حد بر احساسات تکیه دارد. موف با برجسته کردن نقش رقابت و تقابل در حوزه سیاست، دیدگاهی پسابنیادین به سیاست ارائه می‌دهد که در آن، سیاست به عنوان یک عرصه دائمی برای مبارزه و تعارض در نظر گرفته می‌شود.

- مخالفت با تفاسیر سنتی سوسیالیسم

نظریه موف به‌ویژه در برابر تفاسیر سنتی از سوسیالیسم و مارکسیسم، رویکردی رادیکال و سازش‌ناپذیر دارد. نظریه شانتال موف با ارائه دیدگاهی جدید و انتقادی به امر سیاسی، مباحث مهمی را در این حوزه مطرح کرده است. با این حال رویکرد او با انتقادهای جدی مواجه شده که بر ضرورت توجه به خردگرایی، روشن‌گری و عوامل ساختاری در تحلیل‌های سیاسی تأکید دارند. تصور و برداشت موف از آنتاگونیسم بیش از آنکه ناظر به اقتصاد سیاسی باشد، فرهنگی-دینی-قومی است. در کار او چندان از

آنتاگونیسم به معنای تضاد و تخاصم طبقاتی، خبری نیست و بیشتر برحسب شیوه‌های زیست و فرهنگ‌های متضاد و متخاصم غربی/ غیر غربی فهمیده می‌شود. امر سیاسی موف برخلاف لفاظی‌های به ظاهر رادیکال در محدوده سیاست تفاوت (هویت) باقی می‌ماند و هرگز ره به نقد رادیکال سرمایه‌داری نمی‌برد. به عبارت دیگر این سیاست [تفاوت؛ هویت] تساهل‌گرا با آنتاگونیسم زیربنایی نبرد طبقاتی روبه‌رو نمی‌شود (ژیزک، ۱۳۹۸: ۲۲۹).

- دنباله‌روی از رویکرد، گفت‌وگو و اجماع حداقلی در اوج تضاد و آنتاگونیسم موف از یکسو بر این نظر است که آنتاگونیسم و تضاد بین خود و دیگری، امری هستی‌شناختی و از این‌رو حل‌ناشدنی است و از سوی دیگر به دنبال راه‌حلی است که این آنتاگونیسم را به آگونیسم تبدیل کند. اما این فرایند تبدیل آنتاگونیسم به آگونیسم خود نیاز به پیش‌شرط‌هایی دارد که طرفین باید آن را بپذیرند. پس باید با هم رایزنی کنند و بعد از رایزنی هم باید با هم به اجماع برسند که آن پیش‌شرط‌ها را رعایت کنند. بنابراین حتی موف هم در اوج تضاد و آنتاگونیسم به دنبال رایزنی، گفت‌وگو و اجماع حداقلی است (Erman, 2009: 8-9).

نتیجه‌گیری

موف به تبعیت از اشمیت، امر سیاسی را به‌مانند «تخاصم» مدنظر قرار می‌دهد و با انتقاد از لیبرال-دموکراسی کنونی، باور دارد که نمی‌توان تخاصم را از سیاست، محو نمود. بنابراین امر سیاسی، پیوند بسیار نزدیکی با تخاصم و آنتاگونیسم دارد و نپذیرفتن آن در لیبرال-دموکراسی به مفهوم چشم‌پوشی واقعیت سیاست است. موف با عاریه گرفتن از اشمیت، در جست‌وجوی این بوده که تنها با تصدیق به جنبه آنتاگونیسم امر سیاسی می‌توان موضوع اساسی سیاست دموکراتیک را پیش کشید. او کوشش نموده تا از مدل اشمیتی آنتاگونیسم، بیشتر فاصله گیرد. او به‌خوبی می‌داند که از دید اشمیت، مضامین دوست و دشمن، مفهوم راستین خود را زمانی می‌یابند که بیانگر کشتن انسان‌ها باشد. بهره‌مندی موف از آنتاگونیسم اشمیتی، گزینشی است. به‌راستی دموکراسی آگونیستی موف، گونه‌وارونه‌سازی مدل کارل اشمیت از اندریافت امر سیاسی به شمار می‌رود.

موف موضوع ضرورت بررسی امر سياسي را از راه طرح خوانشی از مضامين امر سياسي و آنتاگونيسم کارل اشمیت به پيش می‌برد. از دید او، امر سياسي به حوزه منازعه مربوط می‌شود و از این‌رو گستره تصمیم است، نه گفت‌وگویی آزاد. او دو مبحث بسیار اساسی را در نگارش منتقدانه‌ای که به لیبرال دموکراسی‌های کنونی دارد، از اندیشه کارل اشمیت به عاریت می‌گیرد. این مباحث، اصل آنتاگونيسم و مسئله تصمیم‌گیری را در برمی‌گیرند. از دید موف، محور اساسی اندیشه اشمیت، در باور او به پیدایش جوامع بر مبنای عمل واپس‌زنی و بیرون‌گذاری است. از چشم‌انداز او، از نگاه اشمیت پنداره‌های دوست و دشمن هنگامی مطرح می‌گردد که در راستای کشتن انسان‌ها لحاظ شود. بهره‌مندی موف از آنتاگونيسم اشمیتی، مقوله‌ای گزینشی قلمداد می‌شود. او دستاورد نظری خود را از برابر نهاد دوست-دشمن در اشمیت در سرمشقی که از لیبرال دموکراسی مدنظر دارد، بهره می‌گیرد. وی به دنبال بی‌اثر نمودن آنتاگونيسم اشمیتی، در راستای ستیزی آگونيسمی، به‌منظور پاسداشت گستره لیبرال دموکراسی و رادیکال نمودن آن بوده است، البته این بی‌اثرسازی و الگوی دموکراتیک حاصل از آن، همواره تنها گونه دیگری از لیبرال دموکراسی به شمار می‌رود که همه نقدهای اشمیتی به نمونه‌های رایج در زمان خودش، بدان وارد می‌شود.

اندریافت کارل اشمیت از پنداره امر سياسي و پنداره برجسته دوست/دشمن او نه‌تنها بازتابه اساسی کارهای موف لحاظ می‌شود، بلکه علت اساسی فراخوانی او به آگونيسم پلورالیستی است. موف با اندریافت کثرت‌گرایی آگونيستی، نظریه سیاسی را به حیطه سياست واقعی می‌کشاند. فزونی‌گرایی آگونيستی مدنظر موف از یک نقص داخلی و اساسی رنج می‌برد و آن هم این است که سازگاری در آگونيسم، شدنی و بایسته نیست.

منابع

- آرنت، هانا (۱۳۹۴) «سیاست چیست؟»، ترجمه نادر فتورچی و صالح نجفی، در: نام‌های سیاست، گزینش و ویرایش مراد فرهادپور و دیگران، تهران، بیدگل.
- امیدعلی، بابک و دیگران (۱۴۰۳) «برداشت رالز از امر سیاسی»، پژوهش سیاست نظری، شماره ۳۶، پاییز و زمستان، صص ۱-۲۸.
- اشتراوس، لئو (۱۳۹۲) «یادداشت‌هایی در باب کارل اشمیت: مفهوم امر سیاسی»، در: مفهوم امر سیاسی، کارل اشمیت، ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی، تهران، ققنوس.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۰) الهیات سیاسی، ترجمه لیلا چمن‌خواه، جلد ۱، تهران، نگاه معاصر.
- (۱۳۹۳ الف) الهیات سیاسی: چهار فصل درباره حاکمیت، ترجمه لیلا چمن‌خواه، تهران، نگاه معاصر.
- (۱۳۹۳ ب) مفهوم امر سیاسی، ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی، تهران، ققنوس.
- اوربک، موریس (۱۳۹۳) «کارل اشمیت در جست‌وجوی امر سیاسی: الهیات، تصمیم‌گیری و مفهوم دشمن»، در: مفهوم امر سیاسی، کارل اشمیت، ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی، تهران، ققنوس.
- باقری قلعه‌سری، اکرم (۱۴۰۱) «تمایز سیاست و امر سیاسی در فلسفه سیاسی نوصدرائیان»، فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام، شماره ۳۴، زمستان، صص ۵۵-۷۷.
- پورزکی، گیتی (۱۳۹۰) سویه‌های سیاسی خود و دیگری در ادبیات داستانی دهه چهل جلال آل‌احمد، رساله دکتری، گروه علوم سیاسی، استاد راهنما عباس منوچهری، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۲) پسامارکسیسم و پسامارکسیسم، تهران، علم.
- حمیدی، سمیه (۱۳۹۴) «روایت تئولوژیکال از امر سیاسی در اندیشه کارل اشمیت»، پژوهش سیاست نظری، شماره ۱۸، پاییز و زمستان، صص ۲۵-۴۸.
- ژیژک، شان شیهان (۱۳۹۸) راهنمای سرگشتگان، ترجمه محمدزمان زمانی، تهران، علمی و فرهنگی.
- عابدی اردکانی، محمد و نفیسه‌الله‌دادی (۱۳۹۷) «کارل اشمیت و تئوریزه کردن خشونت»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال نهم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۱۱۵-۱۳۹.
- ملک‌زاده، حمید (۱۳۹۳) «شاتل موف و وارونگی امر سیاسی»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی، شماره ۱۱، زمستان، صص ۱۳۱-۱۵۱.
- موف، شانتال (۱۳۹۱) درباره امر سیاسی، ترجمه منصور انصاری، تهران، رخداد نو.

- (۱۳۹۳) عرصه آگونيسم، ترجمه علی عباس بیگی، آخرین دسترسى: ۱۱ فروردین ۱۳۹۳، قابل دسترسى در: <http://thesis11.com/Print.aspx?Id=135>
- (۱۴۰۳) انقلاب دموکراتیک سبز؛ پوپوليسم چپ و قدرت عواطف، ترجمه عرفان آقايی، چاپ دوم، تهران، کتابسرای میردشتی.
- نظری، علی اشرف (۱۳۹۶) «چرخش مفهوم سياست و بازآفرینی امر سياسي: درک زمينه‌های هستی‌شناختی»، فصلنامه سياست، شماره ۴۱، بهار، صص ۲۵۷-۲۷۷.
- (۱۳۹۴) «بازخوانی انتقادی مفهوم امر سياسي در نظریه کارل اشمیت»، فصلنامه سياست، مجله دانشکده حقوق و علوم سياسي دانشگاه تهران، دوره چهل و پنجم، شماره ۴، زمستان، صص ۹۹۱-۱۰۱۴.
- نیرومند آلانکس، مهین و خدایار مرتضوی (۱۴۰۰) «امر سياسي از نظر شانتال موف در فهم و تبیین جنبش جلیقه زردها»، جستارهای سياسي معاصر، سال دوازدهم، بهار، شماره ۱ (پیاپی ۳۹)، صص ۱۵۷-۱۸۱.

- Arendt, Hannah (1998) *The Human Condition*. Chicago: University of Chicago Press.
- Barrett, Michèle (1991) *Ideology, Politics, Hegemony: From Gramsci to Laclau and Mouffe*, Michigan Quarterly Review 30, 1991, pp. 231-58.
- Crowder, George (2006) "Chantal Mouffe's agonistic democracy", Refereed paper presented to the Australasian Political Studies Association conference University of Newcastle 25-27 September 2006.
- Erman, Eva (2009) What is wrong with agonistic pluralism? Reflections on conflict in democratic theory, <https://doi.org/10.1177/0191453709343385>.
- Mouffe, Chantal (1999) *Deliberative democracy or agonistic pluralism?* Social Research 66(3): 745-758.
- (2000) *Deliberative Democracy or agonistic pluralism*, institute fur Hoherstudien (IHS). Wien institute for advanced studies, Vienna.
- (2005) *On the Political*. New York: Routledge.
- Roskamm, N, (2015) On the other side of agonism: The enemy, the outside, and the role of antagonism. *Planning Theory*, 14(4), 384-403. <https://doi.org/10.1177/1473095214533959>.